

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۲/۰۶

احمد فواد ارسلا

جنگ آتشین و دائمی پاکستان با بلوچ ها و پشتون



رهبران پاکستان بار دیگر خود را به خاطر کشتن ملیشه ها در بلوچستان و آغاز عملیات تازه در خیبر پختونخوا تبریک می گویند. اعلامیه های رسمی منتشر می شود. شمار کشته ها جشن گرفته می شود. سناریو آشناست: زور بیشتر، آوارگی بیشتر، و اعلام های مکرر «موفقیت». آنچه هرگز گفته نمی شود، یک واقعیت تاریخی ناخوشایند است: مشکل پاکستان در بلوچستان با تروریسم آغاز نشد؛ با تهاجم آغاز شد.

در سال ۱۹۴۷، زمانی که بریتانیا بکس هایش را می بست، بلوچستان بنا نبود به طور خودکار بخشی از پاکستان شود. بر اساس ترتیبات تقسیم، خان نشین کلات جایگاه جداگانه ای داشت و استقلال خود را اعلام کرده بود. پاسخ پاکستان مذاکره نبود، بلکه اجبار بود. در سال ۱۹۴۸، نقوای مهاجم پاکستانی وارد شدند و بلوچستان را با زور ضمیمه کردند. شورش امروزی توطئه ای مرموز از خارج نیست؛ طولانی ترین پیامد همان اقدام نخستین الحاق است. اسلام آباد امروز این را «مبارزه با تروریسم» می نامد. تاریخ آن را «کار ناتمام» می خواند.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

نزدیک به هشت دهه گذشته و پاکستان هنوز بلوچستان را همان‌گونه اداره می‌کند که امپراتوری‌ها مستعمره‌ها را: استخراج منابع، نادیده گرفتن مردم، و فرستادن اردو وقتی شکایت می‌کنند. گاز از خاک بلوچستان خارج می‌شود. مس و طلا استخراج می‌شود. آنچه بازمی‌گردد پاتک‌های تلاشی، ناپدیدشدن‌ها و شعارهای توسعه بر روی بلبوردهاست. اگر بی‌توجهی یک منبع طبیعی بود، بلوچستان ابرقدرت می‌شد.

در همین حال، اقتصاد پاکستان نمونه‌ای است از این‌که چگونه می‌توان یک دولت را ورشکسته کرد بی‌آنکه رسماً اعلام ورشکستگی شود. کشور با دستگاه تنفس مصنوعی صندوق بین‌المللی پول زنده است، در حالی که نخبگان در حساب‌های محصور زندگی می‌کنند که تورم به آن‌ها نمی‌رسد. همان دولتی که می‌گوید برای مکاتب در بلوچستان پول ندارد، همیشه برای عملیات‌های امنیتی تازه پول پیدا می‌کند. ظاهراً انضباط مالی فقط برای فقرا و ولایات است، نه برای تشکیلات قدرت.

فساد نقص این نظام نیست؛ سیستم عامل آن است. دودمان‌های سیاسی با پوشش پارلمانی غارت می‌کنند و جنرالان با یونیفورم امپراتوری‌های تجاری می‌گردانند. نتیجه، دولتی است که نمی‌تواند خدمات ابتدایی فراهم کند اما می‌تواند دشمنان بی‌پایان تولید کند. وقتی مردم شورش می‌کنند، رهبری «دست‌های خارجی» را مقصر می‌داند. وقتی بودجه‌ها فرو می‌ریزند، «شرایط جهانی» را مقصر می‌داند. وقتی ولایات می‌سوزند، «تروریست‌ها» را مقصر می‌داند. پاسخگویی تنها چیزی است که پاکستان واقعاً از تولید آن سر باز می‌زند.

خیبر پختونخوا اکنون در شکلی تراژیک، آینه بلوچستان شده است. جمعیت‌های کامل از ترس عملیات نظامی می‌گریزند و میان ملیشه‌ها و دولت گیر مانده‌اند. این است آنچه «عمق ستراتیژیک» مشهور پاکستان به آن انجامیده است: کنترلی کم‌عمق در داخل و هرج‌ومرج عمیق در پیرامون. همان کشوری که زمانی به دیگران درباره امنیت درس می‌داد، نمی‌تواند شمال‌غرب خود را بدون آواره کردن ده‌ها هزار مردم که تابعیت این مملکت مصنوعی را دارند.

آنچه این نمایش را تیره‌تر می‌کند، عادت پاکستان به یکی دانستن سرکوب با حکومت‌داری است. هر چند سال یکبار، دولت اعلام می‌کند شورش را در هم شکسته است. و هر چند سال یکبار، شورش بازمی‌گردد، خشمگین‌تر، جوان‌تر و نومیدتر. اسلام‌آباد نشانه‌ها را با گلوله درمان می‌کند و علت‌ها را نادیده می‌گیرد: حذف سیاسی، غارت اقتصادی و خیانت تاریخی. این مانند آن است که بخواهی عفونت را با شکستن آله فشار علاج کنی.

بدتر از آن، فرهنگ ستراتیژیک پاکستان به ایجاد همان هیولایی کمک کرد که امروز مدعی جنگیدن با آن است. برای دهه‌ها، گروه‌های مسلح به‌عنوان ابزار نفوذ منطقه‌ای پرورش داده شدند. بعضی «دارایی» بودند و بعضی «تروریست‌های بد». با گذشت زمان این تمایز فرو ریخت. بازگشت ضربه جای اهرم فشار را گرفت. سیاست فرانکشائینی به خانه برگشت، مسلح و ایدئولوژیک. اکنون دولتی که زمانی حامی شبه‌نظامی‌گری بود، خود را قربانی آن معرفی می‌کند و برای آتش‌هایی که خود افروخته بود، همدردی می‌طلبد.

تراژدی بلوچستان این است که دروغ نهفته در قلب پروژه ملی پاکستان را برملا می‌کند: وحدت بدون رضایت. نمی‌توان با جذب سرزمین‌های ناراضی، مکیدن ثروت‌شان و خاموش کردن سیاست‌شان، دولتی باثبات ساخت. نمی‌توان ملی‌گرایی را موعظه کرد و در عین حال ایالات را چون مناطق اشغالی اداره نمود. و نمی‌توان از مردمی وفاداری خواست که نخستین برخوردشان با دولت در سال ۱۹۴۸، در لوله تفنگ بوده است.

پاکستان امروز تنها با ملیشه‌ها نمی‌جنگد؛ با تاریخ، جغرافیا و عواقب طرح خود می‌جنگد. دولتی که از ناامنی زاده شد، نظامی‌سازی را بر شمولیت، پنهان‌کاری را بر اهمیت دادن مردم، و زور را بر فدرالیسم ترجیح داد. نتیجه از کوبیده تا کمر بند قبایلی آشکار است: کشوری که نمی‌تواند از تجزیه بازایستد، زیرا هرگز واقعاً یکپارچه نشد.

اگر حاکمان پاکستان صادق بودند، دیگر بلوچستان را «مشکل نظم و قانون» نمی‌نامیدند و آن را همان‌گونه که هست می‌خواندند: بهای یک تهاجم نپذیرفته‌شده و دهه‌ها حکومت به سبک استعماری. اعتراف می‌کردند که فروپاشی اقتصادی، زوال سیاسی و جنگ‌های داخلی‌شان بحران‌های جداگانه نیستند، بلکه یک شکست پیوسته‌اند.

اما به جای آن، همان کار همیشگی را خواهند کرد: اعلام یک عملیات دیگر، بازداشت یک دسته دیگر از فعالان، درخواست یک کمک مالی دیگر، و سرزنش یک توطئه دیگر.

و چنین است که پاکستان به راه خود ادامه می‌دهد: دولتی که توان پرداخت مصارف خود را ندارد، به مردمش اعتماد نمی‌کند، و نمی‌تواند از سایه ۱۹۴۷ بگریزد، زمانی که زور را بر رضایت ترجیح داد و از آن تصمیم تا امروز بهره‌سنگین می‌پردازد.



آرشیف: مطالب نشرشده محترم احمد فواد ارسلا

د پانو شمیره: له 3 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په ځير و لولئ